

پادشاه انتخابی، ضرورت تاریخی

فاضل غیبی

مریم سطوت در نوشتاری به نام «نقش مدافعان رژیم پادشاهی در آینده ایران» (۱) از اینکه اخیراً «مدافعان رژیم پادشاهی» از «تحرك برجسته‌ای» برخوردار شده‌اند، اظهار نگرانی کرده است. البته او «نقطه قوت» آنان را بیشتر «قدرت نوستالژی» می‌داند و توضیح می‌دهد که چون رژیم اسلامی روزگار تلخی را نصیب مردم ایران کرده است، «آنان به یادآوری روزهای خوش گذشته» فراموش کرده‌اند، که در آن دوران «خواندن یک کتاب برشت می‌توانست سه سال زندان در پی داشته باشد...»

ورای نوستالژی، «تحرك هواداران پادشاهی» گویا بدین علت نیز هست که آنان «از حمایت و امکانات مالی آمریکا و متحدانش در منطقه» برخوردارند. اما به نظر خانم سطوت مشکل اساسی هواداران پادشاهی موضع متناقض «رضا پهلوی» است که گویا «نه نقش یک شاهزاده برای تمام ایران» را بازی می‌کند و نه «رهبری سیاسی جریان طرفدار سلطنت» را به عهده می‌گیرد. او در حالت اول باید بعنوان «شاه مشروطه» از «هرگونه موضع سیاسی امتناع نماید» و در حالت دوم باید بعنوان «رهبر یک حزب سیاسی» عمل کند و مسئولیت رهبری نیروهای هم موضع خود را بپذیرد.

با این وصف، نباید جای نگرانی باشد، که مبادا هواداران پادشاهی «نقش مهمی در شکل دهی حکومت آتی» داشته باشند! با اینهمه سطوت هشدار می‌دهد که هر چند «آقای رضا پهلوی» از موضع یک شخصیت طرفدار دموکراسی و خواهان همزیستی همه نیروهای سیاسی سخن می‌گوید، ولی متأسفانه بخش عمده فعالین هوادار سلطنت چهره‌ای متضاد با این مواضع از خود نشان می‌دهند. وی برای روشن شدن خطر موجود توصیه می‌کند که نه سخنان و اطلاعاتیه‌های رسمی، بلکه نوشته‌های هواداران را در رسانه‌ها بخوانیم تا متوجه شویم، آنان از «فحش‌های رکیک به مخالفین» ابا ندارند و نتیجه می‌گیرد که: چنین رفتاری «تردید جدی در رعایت قواعد یک بازی دموکراتیک در فردای ایران از طرف نیروهای هوادار سلطنت را بوجود می‌آورد». و بدین سبب «تا زمانی که دو تناقض ذکر شده، بالاخص تناقض دوم.. حل نشود، این نیرو در تحولات آینده ایران در سمت استقرار دموکراسی نقشی نخواهد داشت.»!

باید گفت، برآستی جای خوشبختی است که امروزه ظاهراً حتی مریم سطوت، از اعضای برجسته جنبش چریکی، نه تنها خواهان نظام دموکراتیک است که از همین امروز (که هنوز نشانه‌ای از ضعف حکومت اسلامی به چشم نمی‌خورد!) نگرانی خود را از نارسایی‌هایی که «هواداران رژیم پادشاهی» ممکن است متوجه استقرار دموکراسی کنند، ابراز می‌دارد. در این میان شاید توجه به دو نکته از نگرانی ایشان بکاهد!:

نخست آنکه، دموکراسی مدرن نظام عجیبی است! و فقط این نیست که هر گروهی که بیشتر رأی بیاورد حکومت تشکیل بدهد، بلکه نظامی است، که شما را مجبور می‌کند، نه تنها مخالفان خود را (حتی اگر «فحش‌های رکیک» بدهند) تحمل کنید، بلکه از حق آنان برای آنکه بتوانند به شما «فحش‌های رکیک» بدهند، نیز دفاع کنید!

از سوی دیگر، دموکراسی نظامی است که در آن شما نمی‌توانید بدون مدرک بنویسید، فلان گروه سیاسی از فلانی کمک مالی می‌گیرد! و جالب است که همانهایی که شما نمی‌توانید از «فحش‌های رکیک» شان جلوگیری کنید می‌توانند از بابت چنین اتهامی شما را به دادگاه بکشانند! تا چه رسد که بخواهید از شرکت آنان در «استقرار دموکراسی» جلوگیری نمایید، یعنی حقوق شهروندی آنان را سلب کنید!

شما با افتخار اعلام می‌کنید: «من یک جمهوری خواه هستم و به یک حکومت سکولار که تمامی نهادهای آن برای دوره معینی از طرف مردم انتخاب شده .. معتقدم.» با این وصف، آیا شما حکومت‌های کوبا و یا ونزوئلا را دموکراتیک می‌دانید؟ آیا فراموش کرده‌اید که در همه کشورهای دموکراتیک، بورژوازی قدرت واقعی را در دست دارد و انتخابات حداکثر قدرت را میان این یا آن جناح از هواداران سرمایه‌داری دست به دست می‌کند و آنان هیچگاه اجازه نخواهند داد که «چپ راستین» با استفاده از صندوق رأی به قدرت برسند و اگر هم احیاناً مثل شیلی (زمان آینده) رسید، آنرا با یک کودتای نظامی سرنگون می‌کنند. آیا فراموش کرده‌اید، دموکراسی فقط در چهار چوب نظام سرمایه‌داری عمل می‌کند و اصلاً بدعتی است بورژوازی؟ آیا ممکن است که «بازی دموکراسی» را بازی می‌کنید زیرا امیدوارید، که اگر هواداران پادشاهی مشروطه مزاحمت ایجاد نکنند، ممکن است مانند کوبا و ونزوئلا با رأی زحمتکشان به قدرت برسید و آرزوهای سوسیالیستی خود را تحقق بخشید؟

نکته دیگر، به مقام پادشاه برمی‌گردد. شگفتا، که مریم سطوت تصور می‌کند که پادشاه مشروطه «تشریفاتی» است و:

«هیچ نقشی در امور سیاست‌گذاری ندارد. حتی اجازه موضع‌گیری هم به (او) داده نمی‌شود. مجلس منتخب مردم... تعیین می‌کند که چه کند، به کجا برود و چه بگوید.»

باید گفت، بیچاره شاه! زیرا اگر چنین باشد وی بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشد، از حقوق شهروندان عادی نیز محروم است! و حرف آن تاجر در مجلس اول مشروطه درست بود که گفت، چرا ملت باید برای چنین مقام بی‌خاصیتی مخارج داشته باشد؟! البته که چنین نیست و پادشاهی در کشورهای دموکراتیک با وظایف و حقوق بسیار مهم و خطیری توأم است و هدف از تعیین چنین مقام والایی، یکی تحکیم حکومت دموکراتیک پس از دورانی متشنج است و دیگر جلوگیری از بحران اجتماعی و سیاسی. در این کشورها به تجربه‌های سخت و تلخ دریافتند که در اوضاع بحرانی لازم است که مقام والایی وجود داشته باشد که همه احزاب و گروه‌های اجتماعی به او احترام بگذارند، تا بتواند از موضعی فراجزبی و با توجه به منافع ملی میانجی‌گری کند و طرفین برخورد و عاملین بحران را به وظایف ملی توجه دهد. درست به همین دلیل پادشاه در جوامع مدرن ورای امور اجرایی و درگیری حزبی عمل می‌کند و مسئولیتی درباره دستگاه دولت متوجه او نیست. اما او نه تنها میتواند و باید در مورد همه مشکلات سیاسی و اجتماعی اظهارنظر و راهنمایی کند، بلکه بالاترین مسئولیت را در راه حفظ منافع ملی، پاسداری از هویت فرهنگی و هماهنگی میان اقشار اجتماعی و گروه‌های سیاسی برعهده دارد و درست به این سبب برای همه شهروندان احترام به او همانا احترام به هویت فرهنگی و نشانگر اعتماد ملی است.

از این نظر آموزنده است که در بسیاری از دموکراسی‌ها مانند آلمان، اتریش، ایتالیا، یونان... پس از آنکه در دورانی بحرانی سلطنت موروثی از میان رفت، "رئیس‌جمهور" در جایگاهی بر فراز نظام دموکراسی پارلمانی دقیقاً همان وظایفی را برعهده گرفت که برای پادشاه شمرده می‌شد. بدین تدبیر در همه این کشورها دموکراسی‌های پربنایی یافت، درحالیکه مثلاً در روسیه و امارش، جمهوریت به دموکراسی نینجامید.

دموکراسی‌های یاد شده (در اوضاعی مشابه با ایران پس از حکومت اسلامی) از شکاف‌های اجتماعی خطرناکی رنجور بودند، اما توانستند با استقرار دموکراسی پارلمانی و بویژه با استفاده از مقام والای رئیس‌جمهور (در اسپانیا پادشاه!) بر زخم‌ها مرهم نهند و به آشتی و اعتماد ملی برسند. بنابراین مسئولیت تاریخی حکم می‌کند که ملت ایران نیز از این تجربه مثبت سود ببرد و در سایه چنین جایگاهی به نظام دموکراسی بازگشت‌ناپذیر دست یابد.

خانم سطوت! حق با شماست هر کوششی برای بازسازی حکومت فردی چنانکه پیش از انقلاب ۵۷ برقرار بود، نه ممکن است و نه شایسته ملت بزرگ ایران. خوشبختانه امروزه نیز هیچ جریان جدی سیاسی و یا شخصیت میهن‌دوستی از چنین خواسته‌ای پشتیبانی نمی‌کند. از جمله جای خوشبختی است که شاهزاده رضا پهلوی نیز بر انتخابی بودن همه نهادها در نظام آینده ایران تأکید می‌کنند.

از این گذشته، آیا واقعاً فکر می‌کنید، مردمی که «رضاشاه روح شاد!» سر می‌دهند، «دلشان برای دیکتاتوری تنگ شده است»؟ آیا فکر نمی‌کنید این حرف توهین به هم‌میهنانی است که در واکنش به وجود مخرب حکومت اسلامی، رضاشاه را بعنوان «بانی ایران نوین» ستایش می‌کنند؟

ملت ایران از انقلاب مشروطه تا بحال تجربیات مهمی را در راه برقراری نظام مشروطه پارلمانی اندوخته است. برقراری نظام دموکراتیک مدرن در ایران تنها در ادامه راه رفته و به روز شدن قانون اساسی مشروطه ممکن است و هر کوششی در هر جهت دیگری با توجه به نابسامانی‌ها و زخم‌های عمیق اجتماعی، جز ماجراجویی سیاسی نیست. دستکم بدو دلیل: - نخست آنکه قوام نهادها دموکراتیک به تمرین در محیطی امن و پربنات و تأمین اعتماد اجتماعی نیاز دارد. درحالیکه جمهوریت فقط در جامعه‌ای عمل می‌کند که نهادها دموکراتیک به نهایت قوام یافته و اعتماد ملی برقرار باشد. - دیگر آنکه اکثریت جامعه باید با آگاهی خواهان نظام آتی باشد و بدین سبب باید به روشنی و بطور مشخص بداند در راه استقرار کدام نظام حکومتی می‌کوشد.

از اینرو، خانم سطوت و هم‌زمانش نخست باید روشن کنند که خواستار کدام نوع «جمهوری» هستند؟ جمهوری خلقی؟ جمهوری اسلامی؟ یا جمهوری آمریکایی؟ ... ما مردم ایران دیگر جلب شعارهای فریبنده و مفاهیم کشدار و رؤیایی نمی‌شویم و از "جمهوری خواهان" انتظار داریم، پیش از آنکه بر دموکراسی پارلمانی بتازند و نارسایی‌های گذشته را به رخ بکشند، دقیقاً روشن کنند که خواستار چه نوع حکومتی هستند و چگونه می‌خواهند آنرا با توجه به مرحله رشد جامعه ایران و فرهنگ مردمی و ملی ایرانی تحقق بخشند؟

ما ایرانیان پس از گسست دهشتناک و فجیعی که انقلاب اسلامی بر میهن‌مان روا داشت، دیگر عیار تبلیغات چپ - اسلامی را شناخته‌ایم و فریفته "نه گفتن"ها نمی‌شویم. میهن خود را سرافرازانه دوست داریم و کوشش سازنده پدران و مادران خود را در هزاره‌های گذشته تا به امروز ارج می‌نهیم. اراده داریم که راه آنان را چنان ادامه دهیم، که میهن‌مان با حفظ هویت فرهنگی در شمار کشورهای دمکراتیک و پیشرو دنیا درآید. این آرزو نوستالژیک نیست، بلکه ضرورت تاریخی است که برای تحقق آن نه تنها کسی را کنار نمی‌گذاریم که دست یاری به سوی همه ایرانیان با هرگونه گوناگونی دراز می‌کنیم.

تا بحال تصور بر این بود که جایگاه پادشاه چنانکه در قانون اساسی مشروطه توصیف شده، اقتباسی از قانون اساسی بلژیک است. اما باید این نیز در نظر گرفت که پیش‌نویس آن را مشیرالدوله (پیرنیا) و پسرانش نوشتند که شناختی ژرف و گسترده از تاریخ ایران باستان داشتند و بی‌شک جایگاه پادشاه را نیز در هماهنگی با جایگاه شاهنشاه در ایران‌شهر مدون ساختند. در آن دوران، شاهنشاه نقش هماهنگی شهربانان (ساتراپ‌ها) را ایفا می‌کرد و نماد همبستگی و تداوم امپراتوری بود. بدین سبب، با آنکه اجازه نداشت جانشین خود را تعیین کند، اما پس از آنکه از میان داوطلبان برگزیده می‌شد، برای آنکه بتواند وظایف خود را در مقامی والا انجام دهد او را دارای فره ایزدی ویژه‌ای، و رای آنچه در هر ایرانی نهادینه بود، می‌پنداشتند. (۲)

بنابراین برخلاف تصور مریم سطوت رفتار "آقای رضا پهلوی" بعنوان کاندید پادشاهی، کاملاً درست و بی‌تناقض است. زیرا او از فعالیت سیاسی به نفع حزب مشخصی دوری می‌کند، اما بعنوان شهروند آگاه و مسئول می‌کوشد، ارزش‌های والای فرهنگ ایرانی و دمکراسی مدرن را فراراه همه ایران‌دوستان قرار دهد.

از اینرو شاید بهتر باشد که مریم سطوت تناقض را نزد خود جستجو کند که هنوز در عین "نوستالژی چریکی" بر مسند مدافع دمکراسی تکیه زده است، درحالی‌که می‌داند، دمکراسی فقط در نظام سرمایه‌داری جواب می‌دهد. بنابراین اگر او می‌خواهد دمکرات باشد، باید بتواند خود را از خامی‌ها و توهمات گذشته رها کند و اگر نمی‌تواند، دستکم دیگر به عقل خواندگانش توهین نکند:

بعنوان نمونه، واقعاً توهین به عقل است که ادعا می‌کنید، خواندن آثار برشت در ایران جرم شناخته می‌شد! بله، فعالین عضو سازمان‌های چپ دستگیر می‌شدند، اما نه بخاطر کتاب‌خوانی، بلکه (از آنجا که "معمولاً" مسلح نبودند!) هنگام دستگیری، کتاب‌هایشان بعنوان "مدرک جرم" ضبط می‌شد. وگرنه، خانم سطوت توضیح بدهند که چگونه در آن سال‌ها، کتاب‌های برشت پرفروش‌ترین کتاب‌ها بود و آن صدها هزار هواداران جریان "چپ" از کجا تغذیه فکری می‌شدند؟!

(1) <http://mihan.net/1397/09/11/1638/>

(2) Henning Börm, *Kontinuität im Wandel, Monarchische Herrschaft im Altertum*, Berlin: Oldenbourg 2017, pp.556